

جنگ آذربایجان در ۱۳۲۴

مجموعه مطالعات تاریخی



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



جنگ آذربایجان در ۱۳۲۴

● روبرت روسو

مدخل

نویسنده مقاله روبرت روسو، دیپلمات آمریکایی است که از اواخر پاییز ۱۳۲۴ تا اوایل تابستان ۱۳۲۵، کنسولگری آمریکا در تبریز را اداره می‌کرده است. توجه به تاریخ فوق و حوادثی که در این فاصله در آذربایجان اتفاق افتاده است، اندیشه را بدان سو می‌برد که روبرت روسو یک دیپلمات و کارمند معمولی نبوده است؛ بلکه باید «افسر اطلاعاتی» کارکشته و برجسته‌ای باشد. روسو، بسیاری از حوادث آذربایجان را از نزدیک شاهد بوده است بنابراین گزارش وی می‌تواند از نظر خبری، منبع مهمی به حساب آید.

روسو، ۱۵ اسفند ماه سال ۱۳۲۴ را که تاریخ ورود ارتش سرخ به آذربایجان است، مبدأ تاریخ جنگ سرد می‌داند. این نکته‌ای است نغز؛ ایران، با موقعیت استراتژیک بی‌نظیر خود، سده‌هاست که در سرنوشت جهان جایگاه تعیین‌کننده‌ای یافته است. این «قبله عالم» نه تنها سرنوشت و پایان جنگ جهانی دوم را رقم زد و «پل پیروزی» متفقین شد؛ بلکه به اعتقاد این دیپلمات اطلاعاتی آمریکا نقطه آغاز «جنگ سرد»ی شد که ۶۶ سال به طول انجامید و با شکسته شدن و فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» به فرجام خود رسید. گرچه دو قدرت اصلی و برنده جنگ در کنفرانس‌های تهران و یالتا و پتسدام بر سر تقسیم جهان به توافق رسیده بودند، اما شوروی، با وارد کردن قوایش به ایران و برپایی دولت پوشالی در تبریز، در حقیقت برای آن توافقات ضمانت اجرا پیدا کرد تا بتواند «طلب» خود را در شرق اروپا وصول کند. روسو با توجه به همین نکته ظریف عملیات موازی و همزمان روسیه در آذربایجان ایران و بلغارستان را بررسی کرده است.

روبرت روسو گزارشی از برآمدن و فروغلتیدن دولت مستعجل فرقه دمکرات در آذربایجان

به دست داده است که حاوی توصیف دقیق و تحلیل و تفسیر مستند از رویدادها و تحولات ایران و جهان آن دوران یک ساله است.

نورالدین کیانوری آخرین دبیر اول حزب توده در خاطرات خود می‌نویسد: «بعدها شوروی‌ها به ما گفتند که ما... در جریان جنگ احساس کردیم که در آینده دشمن اصلی ما آمریکا خواهد بود و مستقر شدن آمریکایی‌ها در سرحدات شمالی ایران و حتی در دریای خزر خطر فوق‌العاده بزرگی برای ماست.»^۱ بر پایه این تحلیل، جداسازی بخشی از خاک ایران که بتواند خطر آمریکا را کاهش دهد در دستور کار دولت کمونیستی شوروی قرار گرفت. تأسیس فرقه دمکرات به منظور جدا ساختن آذربایجان و برپایی دولت کمونیستی و الحاق آن به شوروی به عنوان اقدام پیش‌دستانه شوروی در برابر آمریکا نیز می‌تواند معنا یابد. به هنگام تأسیس فرقه دمکرات، حزب توده که تأییدیه از کمیتن داشت و خود را تنها حزب کارگری و کمونیستی ایران می‌دانست با استناد به اظهار لنین که در یک واحد جغرافیایی نمی‌توان دو حزب کارگری و کمونیستی داشت، شکایت به حزب کمونیست شوروی می‌برد. ایرج اسکندری می‌نویسد: «ما اصلاً چنین چیزی را قبول نداشتیم و می‌گفتیم آخر این چه معنایی دارد و تعجب می‌کردیم. خیال می‌کردیم پیشه‌وری خودسرانه و به ابتکار خود این کار را کرده ولی بعداً دیدیم کم کم رفقای که ارتباط بیشتری با مراجع [حزب کمونیست شوروی و سازمان اطلاعاتی آن کشور] داشتند، آمده و گفتند که رفقا عقیده‌شان این است و قضیه‌ای است که مورد پشتیبانی است. بعداً هم از طریق اخبار بین‌المللی اطلاع حاصل کردیم که جریان از طرف مقامات شوروی یا دولت شوروی پشتیبانی می‌شود.»^۲

ژوزف استالین، رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی و یکی از فاتحین جنگ که کشورش بهای سنگینی برای پیروزی بر فاشیسم پرداخته بود، بی‌اعتنا به آموزه لنین، تصمیم خود را دائر بر تأسیس یک سازمان کارگری و کمونیستی در سرحدات شمالی ایران و در همسایگی ترکیه و جمهوری آذربایجان گرفته بود. استالین می‌خواست با این تدبیر «پرده آهنین» را تا جنوبی‌ترین نقاط آذری‌زبان بگستراند.

اصطلاح «پرده آهنین» که اکنون از مشهورترین «واژگان‌های سیاسی» فرهنگ‌ها و قاموس‌های علوم سیاسی است نیز منشأ پیدایشش، همین حوادث آذربایجان بوده و به گفته روسو در اثناء کشمکش آذربایجان، وینستون چرچیل برای اولین بار نام پرده آهنین را به کار برد.

حکومت خودخوانده فرقه دمکرات آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تأسیس شد و پرویز جوادزاده خلخالی معروف به سیدجعفر پیشه‌وری که در توصیف روسو «مردی کوچک اندام بود و دماغی عقابی و موهایی خاکستری و سبیلی کوچک داشت» نخست‌وزیری این حکومت را عهده‌دار بود.

این رخداد آمریکا را بسیار نگران ساخت. ترومن که احساس خطر کرده بود نظریه معروف خود را ارائه کرد. او گفت جهان به دو بلوک تقسیم می‌گردد. بلوک آزاد و دمکراتیک و بلوک غیردمکراتیک و کمونیستی. ترومن افزود که آمریکا دفاع از بلوک آزاد و دمکراتیک را بر عهده دارد و به دیگر کشورها یاری خواهد رساند تا به بلوک غیردمکراتیک و کمونیستی نگلندند. این نظریه ترومن، هشدار از جانب واشنگتن به مسکو بود. حکومت پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ فروپاشید و پیشه‌وری و صدها تن از اعضای فرقه به شوروی پناه بردند. نکته

مهم و قابل اعتنای این گزارش این است که پیش از آنکه ارتش ایران حکومت فرقه را برچیند، اهالی آذربایجان که از رفتارهای فرقه‌ها منزجر بودند علیه این حکومت پیاخته بودند. فرار فرقه‌ها به شوروی فقط از بیم مجازات نبود بلکه آنان نیز می‌توانستند چون دکتر سلام‌الله جاوید به فرمان حکومت مرکزی گردن نهند. فرار آنان از مردمی بود که در دوران حکومت یک ساله خود به آنان بسیار جفا کرده بودند.

مقاله حاضر، گزارشی است از روبرت روسو درباره «جنگ آذربایجان در ۱۳۲۴». این گزارش ظاهراً در سال‌های پس از پایان غائله آذربایجان از سوی دفتر اطلاعاتی سفارت آمریکا در تهران ترجمه و منتشر شده است. ترجمه حاضر همان ترجمه‌ای است که از سوی سفارت آمریکا در تهران منتشر شده است. اصل انگلیسی گزارش در شماره زمستان ۱۹۵۶ نشریه Middle East Journal منتشر شده و در اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۸۱-۱۸۲ ویرایشی از این ترجمه توسط آقای عبدالرضا هوشنگ مهدوی ارائه شده است. در اینجا، همان ترجمه قدیمی انجام شده توسط سفارت را بدون دخل و تصرف، آورده‌ایم.

شاید بتوان گفت که «جنگ سرد» در حقیقت در ۱۵ اسفند ماه ۱۳۲۴ شروع گردید. در آن روز پانزده تپ مسلح شوروی وارد آذربایجان، استان شمالی ایران شده؛ سپس رو به سرحدات ترکیه و عراق نهادند و به طرف قسمت مرکزی ایران پیش رفتند. مقارن این احوال گروهی از سربازان شوروی تقریباً به همین تعداد به طرف بلغارستان شرقی حرکت کرده و در سرحدات ترکیه و اروپا آرایش گرفتند. این گسترش قوا توأم با شعارهای تبلیغاتی در آنکارا و تهران و همچنین به همراه پیشرفت‌هایی از طرف کمونیست‌ها در صفحات شمالی یونان و آذربایجان و کردستان ایران انجام گردید.

تهاجم شوروی‌ها در دو مرحله متمایز صورت گرفت. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که هدف اصلی اولین تهاجم ایجاد تحول در ترکیه بوده است و بعد از آن البته در نهایت سهولت می‌توانستند به نواحی شرقی مدیترانه، سوئز و مناطق نفت‌خیز خلیج فارس دست یافته و نواحی غربی هند را تصرف کنند. ولی وقتی این نقشه‌ها پیشرفت حاصل نکرد، شوروی‌ها در اواخر بهار فوراً نقشه استراتژیکی خود را تغییر دادند و این تغییر نقشه مقارن احوالی بود که حمله جدیدی به ایران، که هدف اصلی آنها بود، نمودند. از آنجایی که حمله به آذربایجان در هر دو مرحله مذکور در فوق عامل اصلی شوروی‌ها بود، آنها آذربایجان را به عنوان مرکز فعالیت‌های حزبی خود که ۹ ماه به طول انجامید انتخاب کردند.

با وجود این که حتی یک تیر هم خالی نشد، معهذا بروز جنگ در آذربایجان مانند جنگ «بونکر هیل»^۳ و «بول‌ران»^۴ و یا اولین جنگ «مارن»^۵ نتایج کاملاً مهمی به بار می‌آورد. معهذا مورخین کمتر به حقایق این جنگ سرد پی برده و جریان آن را چنان که باید ثبت ننموده‌اند.

کلیه حقایق حیاتی این واقعه در دسترس مردم بوده است، مع الوصف تاریخ باید چنان آنها را مرتبط سازد که اهمیت سوق‌الجیشی و تاکتیکی و دینامیکی آن برای عموم روشن باشد.

ارتش شوروی از سال ۱۹۴۱ قسمت شمال ایران را تحت اشغال خود درآورده بود تا بدین وسیله راهی را که آمریکا در دوران جنگ به وسیله آن بیش از چهار میلیون تن مواد و کالاهای جنگی به عنوان وام و اجاره به آن کشور فرستاد محافظت نماید. با وجود این که شوروی به موجب قراردادی که فیما بین امضا شده بود، موظف بود در مناطق شمالی خود حقوق حاکمیت دولت ایران را در امور غیرنظامی محترم شمارد و در حفظ تمامیت ارضی ایران سعی باشد، مع هذا از این موقعیت سوءاستفاده نمود و در آذربایجان که قلب مناطق اشغالی آنها و یک مرکز ارتباطی حیاتی بین قفقاز و خاورمیانه بود یک قیام کمونیستی به وجود آورد.

کراسنیک، سرکنسول شوروی در تبریز (مرکز آذربایجان و محل فرمانداری قوای اشغالی شوروی)، مردی گردن‌کلفت و دارای چانه‌ای بزرگ بود و رهبری دسته شورشیان را به عهده داشت. وی اوامر خود را توسط چند تن فرماندهان شهری به مورد اجرا می‌گذارد. این فرماندهان را یک عده افراد نظامی، که بیشتر تابع اوامر سیاسی بودند تا نظامی، تشکیل داده بودند. شورشیان از ماه‌ها قبل سازمان خود را تحت نام «دمکرات‌های آذربایجان» تشکیل داده و با آوردن تعداد معتدایی مهاجر از آذربایجان شوروی نیروی نظامی خود را تقویت کرده بودند.^۶ در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۵ شوروی شروع به ارسال اسلحه برای شورشیان نمود و روز بعد نقشه انقلاب عظیمی را طرح کرد.

شوروی‌ها برای جلوگیری از هر گونه اقدامی که ممکن بود از طرف مقامات مسئول ایرانی برای فرونشاندن شورش آنها صورت گیرد، از نیروهای خود استفاده می‌کردند. موقعی که شورشیان قصد حمله به یکی از مؤسسات شهرداری و یا نظامی ایران می‌کردند، قبلاً به فرماندهان مربوطه آن مؤسسات دستور می‌دادند که هیچ‌گونه مقاومتی نباید از طرف آنها صورت گیرد؛ زیرا هرگونه اقدامی امنیت دسته‌های اشغالی را به مخاطره می‌اندازد. فرماندهان ایرانی نیز جز تسلیم چاره‌ای نداشتند.

حادثه‌ای که بیش از سایر موضوعات جلب توجه کرد، در خارج از منطقه اشغالی به وقوع پیوست. در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵، وقتی یک دسته نجات از طرف دولت ایران برای آزادی پادگان‌های اشغال شده آذربایجان اعزام شد، در نزدیکی قزوین از طرف نیروهای شوروی به آنها فرمان ایست داده شد و همچنین گفته شد که اگر یک قدم جلوتر روند مورد شلیک قرار خواهند گرفت.

این تجاوز بیش‌ترانه شوروی‌ها نسبت به حقوق حاکمیت دولت ایران موجب مبادله تعدادی

نامه بین ایران و آمریکا، انگلستان و شوروی گردید و سپس در دسامبر ۱۹۴۵ این موضوع در کنفرانس وزیران خارجه مسکو مورد مذاکره قرار گرفت. همچنین ایران شکایت به شورای امنیت سازمان ملل متحد که جدیداً تشکیل شده بود، برد ولی هیچ‌یک از این اقدامات مؤثر واقع نگردید.

دسته شورشیان همچنان در اقدامات خود موفقیت‌هایی به دست می‌آوردند. در دسامبر ۱۹۴۵ موفق به تأسیس (حکومت مستقل آذربایجان) شدند و حکومت پوشالی آذربایجان از کنترل دولت ایران در تهران خارج بود. بدین ترتیب یک رژیم اشتراکی در نواحی کردنشین واقع در جنوب خاک آذربایجان تأسیس یافت.

رهبان متجاسرین و نخست‌وزیر رژیم جدید جعفر پیشه‌وری بود.^۷ وی مردی کوچک‌اندام بود و دماغی عقابی و موهایی خاکستری و سبیلی کوچک داشت و در حدود ۵۵ سال از سنش می‌گذشت. او از زمان جنگ جهانی اول رهبری نهضت کمونیستی ایران را به عهده داشت و ده سال یعنی از ۱۹۳۱ الی ۱۹۴۱ را در زندان بسر برده بود.

پیشه‌وری ابتدا فوراً دست به یک سلسله اصلاحاتی زد که اصولاً مورد توجه اهالی بود. قسمتی از این اصلاحات عبارت بود از اصلاح وضع زارعین و اقداماتی برای بهبود وضع کارگران و خدمات عمومی و بهبود وسایل تعلیم و تربیت.

ولی این رژیم جنبه دیگری هم داشت که می‌توان نام آن را «وحشت» گذاشت. تشریح وضع زندگی تحت فشار و «وحشت» برای کسانی که به چنین زندگی دچار نشده‌اند بسیار مشکل است. «وحشت» فقط این نیست که طبق آمار بگوئیم چند نفر مقتول یا مجازات و یا زندانی شده‌اند. «وحشت» یک پدیده روانشناسی و یک موج ترس و واهمه است که سرپای مردم را فرامی‌گیرد. میزان فعالیت‌هایی که برای ایجاد وحشت و ترس عمومی باید صورت گیرد نسبت به محل تغییر می‌کند ولی وقتی تخم ترس و وحشت افکنده شد رشد و نمو آن کمتر فعالیت لازم دارد. چنین وحشتی سراسر آذربایجان را فراگرفته بود و متعاقب آن تنفر شدیدی نسبت به اوضاع در بین افراد پیدا شد که بعدها منجر به جنگ و خونریزی بر علیه شورشیان گردید.

غول «وحشت» در واقعه آذربایجان پیشه‌وری نبود؛ بلکه این لقب را باید به محمد بی‌ریا وزیر کار و فرهنگ و تبلیغات داد (وی هیچ‌گونه نسبتی با لاورنتی بریا رئیس سابق پلیس مخفی شوروی ندارد). بی‌ریا مردی سبزه‌روی بود؛ اندامی ریز و سبیلی باریک و موهایی سیاه داشت که از رهبری اتحادیه رفتگران شهر تبریز به مقام شامخی در نهضت کمونیستی رسیده بود. بی‌ریا به منظور برقراری حکومت ترور و وحشت از دسته‌ای اوباش که نام «انجمن دوستداران آذربایجان شوروی» بر آن گذارده بود استفاده می‌کرد. جمع‌آوری اعضاء برای این انجمن به

عاهده نمایندگان سیاسی اداره پلیس شوروی بود و هر کسی که مخالف عضویت در انجمن [بود] و یا از اقدامات آن اکراه داشت به شدیدترین وجهی تنبیه می‌گردید.

به موجب قراردادی که بین ایران و شوروی امضاء شده بود شوروی‌ها موظف بودند که شش ماه بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم نیروی خود را از ایران خارج کنند. بنابراین دوم مارس ۱۹۴۶، روزی بود که شوروی‌ها بایستی قوای خود را از ایران بیرون می‌بردند. مقتضیات سیاسی زمان ایجاب می‌کرد که تا آن روز قوای شوروی‌ها در ایران مستقر شوند؛ زیرا اگر شوروی‌ها خاک ایران را تخلیه می‌کردند دولت ایران بدون کمک از خارج شورشیان را به جای خود می‌نشانند. روز دوم مارس یک نوع تاریخ سحرآمیز در نظر مردم می‌آمد و رفته رفته که این تاریخ نزدیک می‌شد یک نوع بیم و هراس و نگرانی سراسر کشور را فرامی‌گرفت.

در آن وقت ارتش شوروی در نواحی شمال غربی ایران از سه قسمت تشکیل می‌یافت. یک لشکر پیاده نظام در رضائیه؛ یک لشکر سواره‌نظام در اردبیل؛ و لشکر سواره‌نظام دیگری در تبریز. ۱۶ تانک «شرمن» که به موجب قانون وام و اجاره آمریکا داده شده بود، و چهار توپ خودکار، که همه آنها در نزدیکی سربازخانه شوروی‌ها در تبریز در زیر چادرهای متعددی قرار داشتند، پادگان تبریز را محافظت می‌کردند. وقتی تاریخ تخلیه نیروها فرارسید، شوروی‌ها هیچ‌گونه اقدامی برای اجرای این منظور انجام ندادند؛ و بالاخره روز دهم مارس هم به پایان رسید ولی قوای شوروی همچنان با تانک‌ها و اسب‌های خود در محل سابق باقی ماندند و سپس در مورد آن روز اعلامیه‌ای صادر کردند و متذکر شدند که نظر به وجود هرج و مرج در اوضاع ایران که امنیت سرحدات شوروی را به مخاطره می‌اندازد، شوروی‌ها مجبورند که نواحی شمالی ایران را همچنان در اشغال خود نگه دارند.

البته این موضوع موجب تعجب دولت ایران واقع نگردید. زیرا قبلاً اقداماتی در تهران صورت گرفته بود که موضوع را مجدداً در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح کنند. این اقدام شوروی یک اقدام فاحش دیگر از ناحیه آن دولت در نقض مقررات پیمان بود.

در ششم مارس ۱۹۴۶ یادداشت شدیدی از طرف سفارت کبرای آمریکا در شوروی به وزارت خارجه آن کشور تسلیم گردید که در آن آمریکا از شوروی خواستار شد که قوای خود را فوراً از ایران خارج کند. حوادثی بعداً به وقوع پیوست که موجب حیرت عموم گردید.

در شب‌های سوم و چهارم مارس و همچنین در روز و شب بعد از آن، نیروهای شوروی که در تبریز مستقر گردیده بودند شروع به حرکت کردند. البته در وهله اول معلوم نبود که علت حرکت آنها چه بود، ولی کاملاً واضح بود که آنها به طرف سرحدات شوروی پیش نمی‌رفتند. تقریباً تعداد ۱۵۰ کامیون مملو از سرباز و ۱۶ تانک «شرمن» به طرف تهران در حرکت بودند و در

همان وقت دو هنگ سوار به اتفاق تعدادی توپ و سرباز به طرف سرحدات ترکیه و یک گروه نظامی عظیمی نیز از منطقه جنوبی تبریز نزدیک مراغه به طرف مرز عراق به حرکت درآمد.

در شب‌های چهارم و پنجم مارس تعداد تانک‌های بیشتری (از نوع ۴۶ ت ۳۴ و نسبتاً متوسط) به وسیله قطار به تبریز رسید و به توقفگاه تانک‌های بزرگ در سربازخانه حمل گردید. دسته‌های نظامی و مسلح همچنان به پیشرفت خود از تبریز به طرف سه ناحیه یعنی تهران و سرحدات ترکیه و عراق ادامه دادند. در ششم مارس، مارشال ایوان باقرامیان، که در زمان جنگ فرمانده کل ارتش اول شوروی در ناحیه بالتیک و یکی از متخصصین تسلیحات نظامی بود، وارد تبریز شد و سمت فرماندهی کل نیروهای جدید را عهده‌دار گردید. در هفتم مارس، تبریز تبدیل به یک قرارگاه نظامی شد و پر از سرباز گردید و سردوشی‌های آبی‌رنگ نیز که متعلق به سواره‌نظام شوروی‌ها بود، مبدل به سردوشی‌های سیاه‌رنگ شد که مغزی قرمز و نشان تانکی طلائی روی آن دیده می‌شد. نشان مزبور مخصوص هنگ زرهی شوروی بود. خیابان‌ها و جاده‌ها تماماً مملو از کامیون‌های نظامی بود که جانشین چارپایان نیروی اشغالی سابق شده بودند.

این لشکرکشی، که در آن پیاده‌نظام و توپ و کامیون شرکت داشتند، قریب به یک ماه یعنی از چهارم تا ۲۸ مارس ادامه یافت و در ظرف این مدت لااقل ۱۵ تیپ نظامی مسلح زرهی که از ۵۰۰ تانک و نیروهای امدادی تشکیل یافته بود تدریجاً به نقاط شمالی ایران انتقال داده شد. ارتش مزبور از سه نیروی حمله و یک نیروی احتیاط تشکیل شده بود که به طریق ذیل پراکنده شده بودند:

۱. نیرویی که پایگاه آن در خوی بود در سرحدات ترکیه گسترش پیدا کرد. این نیرو از دو قسمت حمله تشکیل شده بود که یکی از آنها در ماکو و دیگری در رازی استقرار داشت و جاده‌هایی که از شمال و جنوب دریاچه «وان» به آناتولی مرکزی امتداد داشت تحت سلطه خود گرفته بودند.

۲. نیروی دوم در میاندوآب مستقر بود که واحدهای مقدم آن در «خانه»^۸ واقع در سرحدات عراق، که صد میل از مناطق نفت‌خیز «کرکوک» و «موصل» فاصله داشت، قرار داشت. علاوه بر این نیروهای کمکی نیز در سقز و شاهین‌دژ مستقر شده بودند.

۳. نیروی سوم در امتداد جاده تهران گسترش یافته بود. پایگاه این نیرو در زنجان و واحدهای مقدم آن در کرج که فقط ۲۰ میل با تهران فاصله دارد قرار داشت.

۴. نیروهای ذخیره نیز بین مراغه و تبریز تقسیم شده بودند.

اهمیت نقل و انتقال قوای شوروی وقتی کاملاً آشکار گردید که آنها مقارن این احوال قوای زرهی دیگری را تحت فرماندهی مارشال تولبوخین از بلغارستان شرقی به صفحات جنوب

فرستاده و آنها را در امتداد سرحدات ترکیه در اروپا گسترش دادند. توأم با این نقل و انتقالات، شوروی‌ها در ترکیه دست به یک سلسله حملات تبلیغاتی و سیاسی زدند. شوروی‌ها پس از لغو قرارداد دوستی ترکیه و شوروی در اوایل مارس تعدادی یادداشت‌های تهدیدآمیز و بی‌رحمانه تسلیم آنکارا نموده و طی آن خواستار شدند که به آنها حق ایجاد پایگاه‌های نظامی در دارناتل و بوسفر داده شود و همچنین نواحی قارص و اردهان نیز به آنها واگذار گردد. این دو ناحیه سابقاً محل سکونت ارمنه بود. در سال ۱۸۷۸ قارص و اردهان از طرف کنگره برلین به روسیه واگذار گردید ولی آخرالامر در سال ۱۹۲۱ به موجب معاهده مسکو آن نواحی به ترکیه داده شد. از طرف دیگر جمهوری ارمنستان با وسائل تبلیغاتی که تماماً به وسیله دولت شوروی در اختیار آن جمهوری گذاشته شده بود سعی کرد که به عنوان اینکه قارص و اردهان هم زبان مردم ارمنستان می‌باشند به آن جمهوری ملحق گردند.

مقارن این احوال، در ۴ مارس، جمهوری مهاباد، که رژیم دست‌نشانده شوروی‌ها در صفحات جنوبی آذربایجان بود، مدعی حکومت بر منطقه بزرگ کردنشین واقع در قسمت جنوب و مشرق ترکیه گردید. حتی جمهوری گرجستان در ۵ مارس اعلامیه‌ای صادر کرد و به موجب آن ادعا کرد که استان‌های ترکیه در شمال شرقی دریای سیاه به انضمام بندر ترابوزان متعلق به آن جمهوری می‌باشد.

در این موقع ناگهان تجدیدنظر در مقاصد شوروی‌ها بسیار ضروری به نظر رسید. این موضوع کاملاً آشکار شد که هدف اولیه شوروی‌ها آن بود که بر آذربایجان و کردستان شمالی استیلا پیدا کنند و امتیازات گوناگونی از ایران بگیرند. در همان حال روشن شد که تازه خود این امور وسیله و مقدمه برای نیل به یک هدف مهم‌تر می‌باشد، منظور و هدف مهم شوروی از این اقدامات آن بود که ترکیه را که سد و حایل عمده در برابر پیشرفت‌های خود در سراسر منطقه خاورمیانه می‌دانست از میان بردارد.

وسعت مقاصد شوروی و همچنین نیروی تهدیدآمیزی که دولت شوروی برای نیل به هدف‌های خود به کار می‌برد مقامات واشنگتن را تکان داد. سیاست آمریکا در آن ایام هنوز تحت تأثیر معاهدات کنفرانس یالتا و پوتسدام قرار گرفته و شکست آلمان نازی و ژاپن مهم‌ترین موضوع مورد توجه برای آمریکا بود. هنوز سیاستمداران دولت‌های باختری معتقد بودند که با گذشت و اغماض و حسن مماشات می‌توان اتحاد و یگانگی زمان جنگ را با شوروی در زمان صلح نیز محفوظ نگاه داشت.

سیاست خارجی آمریکا وقتی تغییر یافت که «بیرنز»، وزیر امور خارجه آمریکا، بعد از مطالعه دقیق گزارش‌های واصل از تبریز در مورد نقل و انتقال قوای شوروی و مذاکره با مشاورین

عمده خود، در هفتم مارس تصمیم گرفت با شوروی‌ها مبارزه کرده و ابتکار عمل را که ظاهراً در دست انگلستان بود خود به عهده گیرد. وی یادداشت شدیدالحنی به مسکو فرستاده و همچنین به نمایندگان آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل متحد، که قرار بود در ظرف چند روز جلسه‌ای تشکیل دهند، دستور داد که موضوع ایران را مورد مذاکره قرار دهند. بدین ترتیب وی سیاست خارجی آمریکا را برای اولین بار در مسیری قرار داد که بعدها به صورت نظریه ترومن و سیاست وسیع امنیت دسته‌جمعی بر ضد تجاوزات و توسعه کمونیست درآمد.

یادداشت مزبور در نهم مارس به مسکو تسلیم گردید و آن را نباید با یادداشت اعتراض آمیز ششم مارس، که راجع به عدم توجه شوروی‌ها نسبت به تخلیه قوای خود از خاک ایران که قرار بود در دوم مارس صورت گیرد، اشتباه نمود. یادداشت نهم مارس دارای لحنی بسیار خشن و آمرانه بود؛ چنان که می‌توان گفت که تا قبل از آن زمان چنین یادداشتی به دولت شوروی تسلیم نگردیده بود. یادداشت مزبور حاکی بود که دولت آمریکا چندی است گزارشات^۹ راجع به نقل و انتقال نیروهای شوروی به طرف تبریز و از آنجا در امتداد جاده تهران و عراق و سرحدات ترکیه دریافت می‌دارد. و همچنین در یادداشت مزبور خاطر نشان شده بود که «دولت آمریکا مایل است بداند که آیا دولت شوروی به جای تخلیه قوای خود از خاک ایران (همچنان که در یادداشت قبلی نیز یادآوری شده بود) می‌خواهد قوای بیشتری وارد آن کشور نماید یا نه. اگر قرار است نیروهای شوروی در خاک ایران افزایش پیدا کند دولت آمریکا مایل است که علت این امر را فوراً بداند.»

نیروی دریایی آمریکا، به عنوان اعلام خطر، در هشتم مارس، اعلام داشت که ناو جنگی آمریکا موسوم به میسوری در عرض دو هفته وارد بندر استانبول شده و اثنایه سفیر کبیر سابق ترکیه را، که چندی قبل در واشنگتن بدرود حیات گفته بود، با خود حمل خواهد نمود.

اوضاع در این موقع بسیار وخیم شده بود؛ زیرا برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم خطر بروز جنگ آشکار می‌شد. صدها نفر از اهالی وحشت‌زده تهران وقتی از تهاجم قوای شوروی‌ها مطلع شدند فوراً اسباب و اثنایه خود را روی ماشین گذارده و به طرف صفحات جنوبی هجوم بردند؛ به طوری که کلیه راه‌های جنوب مسدود گردید. عده‌ای خبرنگاران برجسته خارجی نیز به تهران آمدند و مطبوعات و جراید جهان سرمقالات خود را به بحث درباره بحران ایران اختصاص دادند.

وزارت خارجه آمریکا نیز به سهم خود از اوضاع واهمه داشت. اطلاعاتی که واشنگتن از جریان خاورمیانه کسب می‌نمود، به وسیله گزارش‌هایی بود که از قونسولگری آمریکا در تبریز فرستاده می‌شد. در سیزدهم مارس یکی از سخنگویان وزارت امور خارجه انگلیس اظهار

داشت که لندن گزارش‌هایی، که حاکی از نقل و انتقال‌های مهم نیروهای شوروی در صفحات شمال ایران باشد، دریافت نداشته است. وی خاطر نشان ساخت که گزارش‌هایی که به واشنگتن ارسال شده تمام اغراق‌آمیز بوده‌اند ولی بعد از تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد که اختلافی بین گزارش‌های قونسولگری‌های آمریکا و انگلیس وجود نداشته است. بدبختانه اظهارات سخنگوی انگلیس شک و تردیدی به وجود آورد که هیچ‌گاه به کلی از بین نرفت.^{۱۰} بغداد نیز اعلام داشت که از نقل و انتقال‌های قوای شوروی که در جراید انتشار یافته هیچ‌گونه اطلاعی ندارد. حتی قوام، نخست‌وزیر وقت در ایران، به علل سیاسی ورود قوای بیشتری از شوروی را به ایران، که بعد از دوم مارس صورت گرفته بود، انکار نمود. دولت شوروی هیچ‌گونه جوابی به یادداشت آمریکا نداد؛ ولی خبرگزاری تاس «اجازه یافت» اعلام دارد که گزارش‌هایی که از طرف واشنگتن صادر گردیده «با حقیقت وفق نمی‌دهد». بر سر همین موضوع آذربایجان بود که «گرومیکو» در ۲۷ مارس از جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد خارج شد. وی قبل از اینکه از جلسه خارج شود سخنرانی مهیجی نمود و ضمن آن با صدای بلند گفت «استالین گفته است و من هم بار دیگر در این دادگاه می‌گویم که از دوم ماه مارس به بعد هیچ نیرویی از شوروی وارد صفحات شمال ایران نگردیده است.»

هنگامی که این کلمات روی موج کوتاه رادیو قونسولگری تبریز شنیده می‌شد، در همان وقت ۱۸ کامیون زره‌دار مسلح محمولات خود را تخلیه کرده به طرف توقف‌گاه تانک‌ها رهسپار شدند.

ملت آمریکا دچار حیرت و وحشت شده بود. سال ۱۹۴۶ سال انحلال سازمان‌های ارتشی آمریکا بود. در انگلستان سال مزبور سال وقایع مهم و تجزیه امپراطوری بود. دول غرب هنوز شوروی‌ها را به دیده متحد خود می‌نگریستند. این جریان قبل از سقوط چکسلواکی و محاصره برلین و محاکمه جاسوسان و سقوط چین بود. در اثناء کشمکش آذربایجان، وینستون چرچیل برای اولین بار نام «پرده آهنین» را به کار برد. آنگاه جراید جهان ناگهان برای نخستین بار امکان بروز جنگ بین ملل غرب و شوروی را مورد بحث قرار دادند.

در ۲۱ مارس، جلسه جدید شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک تشکیل گردید. آقای علاء، سفیر کبیر وقت و نماینده ایران، به دستور دولت متبوعه خود مبنی بر اینکه شکایت ایران از دستور شورای امنیت سازمان ملل متحد خارج گردد (این دستور بر اثر فشار شوروی داده شده بود) اعتنایی ننمود و طی یک نطق جالب، که درخشانترین سخنرانی‌ها در تاریخ شورای امنیت بود، وضع ایران را بیان نمود. نمایندگان آمریکا تحت رهبری «بیرنز»، وزیر امور خارجه آمریکا این موضوع را شدیداً مورد بحث قرار دادند. لحن نمایندگان آمریکا، از بعضی

از لحاظ، حتی از لحن بیانات نماینده ایران نیز شدیدتر بود.

سپس در ۲۶ مارس به طور ناگهانی «گرومیکو» در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد اعلام داشت که «اگر اتفاق غیرمترقبه‌ای رخ ندهد قوای شوروی در عرض ۵ یا ۶ هفته خاک ایران را تخلیه خواهند نمود.» چند روز بعد اعلام گردید که قراردادی بین شوروی و ایران منعقد گردیده و به موجب آن قوای شوروی، همانطوری که قبلاً اعلام شده بود، خاک ایران را تخلیه خواهند کرد. ایرانیان نیز در مقابل متعهد شدند که پیشنهادی مبنی بر تشکیل یک شرکت سهامی نفت ایران و شوروی تحت نظارت شوروی برای تصویب به مجلس تقسیم کنند. تشکیل چنین شرکتی یکی از هدف‌های دیرینه شوروی‌ها محسوب می‌گردید. همچنین در قرارداد مزبور قید شده بوده که مذاکراتی برای استقرار صلح بین حکومت مرکزی و شورشیان آذربایجان طبق قوانین موجوده صورت گیرد. بعد از این جریان مذاکراتی در شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت نگرفت و موضوع تا مدتی همچنان در دستور جلسه ماند و مذاکرات بعدی نیز به تعویق افتاد.

مدتی بعد از گذشت این جریان صمیمیت شوروی‌ها در موضوع تخلیه خاک ایران مورد شک و تردید واقع شد. چند روزی هم از اواسط ماه آوریل گذشت ولی قوای شوروی‌ها هیچ‌گونه تکانی نخورده بودند. در حقیقت چنین به نظر می‌رسید که آنها خود را برای یک توقف طولانی آماده می‌ساختند، ولی در ۲۲ آوریل به طور ناگهانی نیروهای شوروی با دسته‌های عظیم به طرف شمال حرکت کردند. تراکم تانک‌ها، پیاده‌نظام و کامیون‌های نظامی حتی بدتر از موقع ورود آنها به خاک ایران بود. ولی اگر بخواهیم در این باره دقیق‌تر بشویم باید بگوییم که عمل تخلیه تا ششم مه، که متعهد شده بودند، انجام نگردید. در چهار میلی شمال مرند (پنج‌جاه میلی تبریز) در بین جاده‌ای که به طرف سرحدات شوروی امتداد داشت بنزین تانک‌ها تمام شد. آنها تا ۲۰ مه، که شرکت نفت انگلیس و ایران بنزین مورد احتیاج آنها را در دسترسشان قرار داد، همانجا ماندند.

آیا به چه علت شوروی‌ها ناگهان تصمیم به عقب‌نشینی گرفته و خاک ایران را تخلیه کردند؟ البته هیچ‌کس نمی‌تواند با اطمینان کامل به این سؤال پاسخ دهد مگر اینکه جریان مذاکرات «پولیت بوروی»^{۱۱} شوروی منتشر گردد. ولی در عین حال می‌توان از جریان گذشته نتایجی چند گرفت. تقریباً چنین به نظر می‌رسد که رهبران شوروی در این امر مرتکب اشتباهاتی شده‌اند. جاه‌طلبی‌های شوروی نسبت به خاورمیانه مربوط به مدت بسیار مدیدی است و این موضوع صریحاً و بدون پرده در مذاکرات با نازی‌ها که در ۱۹۴۰ صورت گرفت مورد تأیید واقع شد. در اوایل ۱۹۴۶ آمریکا از روی میل کلیه نیروهای نظامی خود را در نواحی شرقی مدیترانه

مستقر کرده بود. یگانه نیروی اصلی، که شوروی را از رسیدن به هدف خود بازمی‌داشت، ترکیه بود. اگر ترکیه شکست می‌خورد سایر ممالک خاورمیانه یارای مقاومت نداشتند. شوروی‌ها در هر دو جناح ارتش ترکیه و همچنین در داخل ایران دارای نیروهای عظیم و قوی بودند. ظاهراً آنها چنین می‌پنداشتند که به وسیله حملات سیاسی و تبلیغاتی و با کمک به کار بردن نیرو روزی خواهند توانست عدم موازنه در هر دو کشور ایجاد نموده و در نتیجه مطابق امیال خود آنها را تحت نفوذ و انقیاد درآورند. چنین به نظر می‌رسد که شوروی‌ها فکر می‌کردند که آمریکا و انگلستان از جنگ و امور نظامی خسته شده و فقط می‌خواهند در صلح و صفا کارهای خود را دنبال کنند. در نخستین وهله رهبران شوروی هیچ‌گونه قصد جنگ نداشتند و نمی‌خواستند یک بحران جهانی در دنیا به وجود آورند ولی فکر می‌کردند که در حینی که ملل غرب به کارهای خود مشغول هستند آنها هم فرصت را غنیمت شمرده و به مقاصد خود خواهند رسید. بنابراین آنها با وجودی که تانک‌هایشان در برابر چشمان اهالی وحشت‌زده در حرکت بود، با ملایمت جریان نقل و انتقال‌های نیروهای خود را انکار می‌کردند.

حساب شوروی‌ها در دو مورد غلط درآمد. یکی اینکه ترک‌ها و ایرانیان به هیچ‌وجه تسلیم قوای شوروی نشدند و حتی این دو کشور در نتیجه مقاومت و مبارزه خود جسارت یافتند و تصمیمات مهمی اتخاذ کردند. دیگر آنکه دول غرب در مقابل اقدامات شوروی بپاخاسته و الحق مبارزه شدیدی آغاز کردند. رهبران شوروی اهمیت سیاست آمریکا را در این باره نادیده نگرفتند. به علاوه مطبوعات جهان با انتشار مقالات بروز خطر را اعلام نمودند. این موضوع دفعتهای یک نوع بحران عمومی ایجاد نمود. بحرانی که از اوایل بروز جنگ تا آن زمان کسی شبیه آن را به یاد نداشت. این موضوع موجب حیرت و وحشت آمریکائیان گردید ولی چنین به نظر می‌رسد که شوروی‌ها نیز دچار ترس و وحشت شده بودند و همین ترس و نگرانی و مقاومت شدید ترکیه و ایران و همچنین خط‌مشی قوی آمریکا باعث شد که دولت شوروی یقین حاصل کند که هدفش بیش از آنچه انتظار داشت خطرناک می‌باشد و رسیدن به آن هدف مواجه با مشکلات فراوانی خواهد شد و لذا تجدیدنظر در موقعیت سوق‌الجیشی خود را ضروری تشخیص داد و در نتیجه تصمیم به عقب‌نشینی گرفت.

با وجود این هنوز پیروزی کاملاً نصیب ما نشده بود. زیرا یک رژیم کمونیستی با قوای مسلح خود هنوز آذربایجان را تحت کنترل خود داشت و کمونیست‌های ایران درصدد بودند دومین حمله خود را برای برانداختن حکومت ایران آغاز کنند.

در اواخر ژانویه ۱۹۴۶ پیشه‌وری اعلام جهاد کرد و ملت آذربایجان را تشویق به درهم شکستن حکومت تهران و «به وجود آوردن حکومت مناسب» نمود. اعلام این جنگ در واقع جز صدای

قبل تهی چیزی بیش نبود ولی تعدیل‌های کذائی آنها به مدت ۴ ماه ادامه یافت. مهم‌ترین اقدامی که درباره اعلام جنگ صورت گرفت بسیج نیروهای آذربایجان به منظور پشتیبانی از شورشیان کمونیستی بود. از کلیه این نیروها فقط چند هزار سرباز در تبریز مستقر شده و بقیه در نواحی جنوب نزدیک مراغه باقی ماندند. دسته‌ای که در تبریز بود هر روز با اونیفرم پرزرق و برق و با نظم خاصی در برابر اهالی آنجا رژه می‌رفتند. اسلحه اصلی آنها را در وهله اول یک مسلسل سبک ساخت چکسلواکی تشکیل می‌داد ولی بعداً شوروی‌ها تعدادی تانک سبک و توپ به نیروی آنها افزودند. صدها نفر از افسران نیز برای آموختن فنون مربوط به توپ، اسلحه، هوانوردی و جنگ‌های شیمیایی به پایگاه‌های نظامی آذربایجان شوروی اعزام شدند. هر روز افسران و سربازان شوروی در پشت سربازخانه‌های تبریز به افراد نظامی آذربایجان طرز به کار بردن توپ‌های سنگین، فرستنده‌های فشفشه‌ها و اسلحه سنگین را تعلیم می‌دادند.

ولی در اواخر ماه مه، بنا به دستور شوروی‌ها، ناگهان تغییری در روش مأخوذه نسبت به آذربایجان داده شد. در ۲۷ ماه مه پیشه‌وری به اعضاء کابینه خود و همچنین به مقامات حزبی خاطر نشان ساخت که باید تسلیم شده و با حکومت مرکزی از در صلح درآیند «زیرا آمریکا و انگلستان از مسئله آذربایجان سوءاستفاده کرده و می‌خواهند با رفیق نیرومند ما یعنی با شوروی‌ها حيله‌بازی کنند» و وقتی عده‌ای از هم‌قطاران او نسبت به این تصمیم اعتراض کردند و گفتند که با ارتش جدید خود می‌توانند در مقابل قوای تهران مقاومت کنند، طبق اطلاعی که از منبع موثق کسب شده، پیشه‌وری جواب داد که سرحدات آنها در مسافت دوری از آذربایجان قرار دارد و اگر در این کشمکش که آمریکا و انگلستان در آن سهیم می‌باشند کوچک‌ترین خطری متوجه رفیق نیرومند ما گردد همگی ما منهدم خواهیم گشت.

دو هفته بعد - در اوایل ماه ژوئن - یک موافقت‌نامه مقدماتی بین حکومت مرکزی ایران و رژیم آذربایجان منعقد گردید که به موجب آن حق حاکمیت دولت ایران بر استان آذربایجان تأیید شد و همچنین موافقت گردید که مذاکراتی در مورد ایجاد روابط بیشتری بین آن دو حکومت صورت گیرد. ولی با وجود این، رژیم شورشیان همچنان قوای خود را با تمام تشکیلات آن در آذربایجان نگه داشت و عملاً آن استان را تحت کنترل خود درآورد.

در ۲۴ مارس، تصمیم شوروی مبنی بر مقاومت در برابر حمله‌ای که در اوایل این ماه صورت گرفته بود اتخاذ گردید. مدت یک ماه به طول انجامید تا اینکه تخلیه قوای شوروی جامه عمل پوشید و بعد از گذشت شش ماه به رژیم آذربایجان دستور داده شد که اقدامات خود را ملایم‌تر نماید. بدین ترتیب در اواخر ماه مه (پولیت‌بورو) شوروی از ادامه برنامه‌ای که در آن وقت در نظر آمریکائیان و ملل آزاد جهان خیلی خطرناک و جاه‌طلبانه بود، کاملاً

منصرف گردید.

در این قسمت پویت‌بوری شوروی ضمن ورود به مرحله دوم عملیات خود، جهت خط‌مشی خود را تغییر داده و روش سوق‌الجیشی جدیدی اتخاذ نمود که هدف اصلی آن ایران بود. این روش مستلزم دادن تغییراتی در تاکتیک‌ها نیز بود. در آن وقت اگر آذربایجان به صورت منشأ سرطان برای ریشه دواندن در ایران باقی می‌ماند، استفاده‌اش بیش از آن بود که به صورت قرارگاه نیروهای مهاجم شوروی درمی‌آمد. بنابراین به شورشیان آذربایجان دستور داده شده بود که به تهران روی آورند. تاکتیک دیگر شوروی‌ها این بود که دولت ایران را تحت فشار دائم قرار داده و امتیازاتی به دست آورند. امتیاز نفت و امتیاز حقوق حمل و نقل هوایی بیشتر از سایر امتیازات مورد توجه شوروی‌ها قرار گرفته بود. کسب امتیازات مزبور برای این نبود که شوروی‌ها احتیاج مبرمی به آنها داشته باشند ولی بیشتر برای این منظور بود که در اثر به دست آوردن این امتیازات نفوذ خود را در ایران بیشتر کرده و دیگر اینکه این خود بهانه‌ای بود که رهبران ایران را دائماً تحت فشار خود نگه دارند.

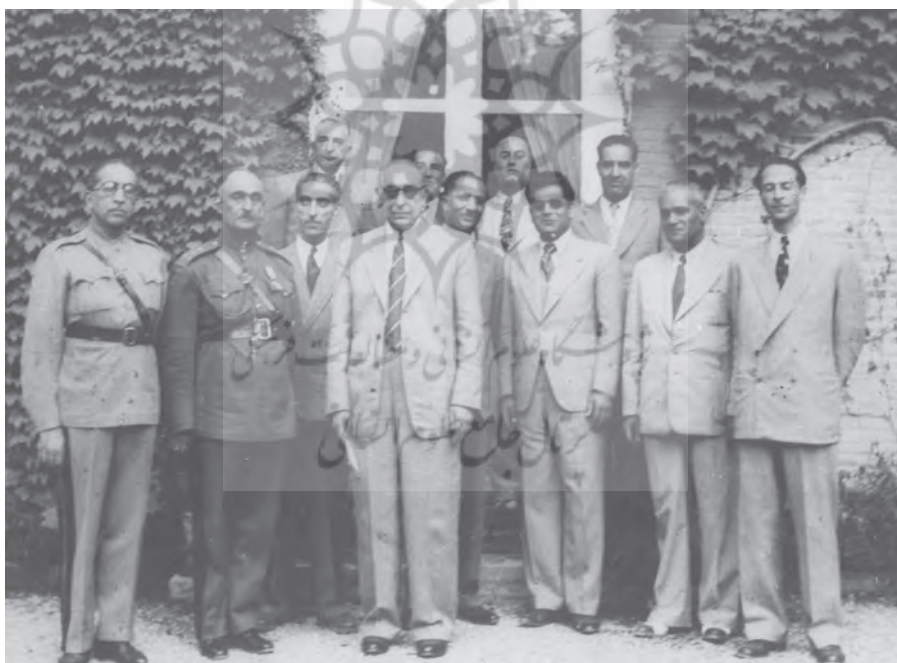
ولی می‌توان گفت که هدف اصلی شوروی‌ها در به کار بردن تاکتیک جدید خود آن بود که در کابینه دولت را تحت کنترل خود آورند.

۲۰۲

هدف اولیه این کوشش‌ها قوام، نخست‌وزیر بود و آلت دست اصلی شوروی‌ها نیز شاهزاده مظفر فیروز^{۱۲} از خانواده قاجار، که توسط رضاشاه کبیر معزول شده بودند، محسوب می‌گردید. وی شخصی ابن‌الوقت، ستمگر، تندمزاج، کینه‌ورز و بدخواه بود و به قولی اختلال مشاعر داشت. قبل از اینکه قوام در اوایل سال ۱۹۴۶ او را به سمت سخنگوی رسمی خود منصوب کند، وی یکی از پیروان [سید] ضیاء‌الدین، مخالف سرسخت کمونیست‌ها، بود. این شخص در پست جدید خود دارای نفوذی شده و به خصوص اینکه با قوام نسبت خویشاوندی داشت بر نفوذش افزوده شد و به زودی سخنگوی عمال شوروی گردید به طوری که فعالیت‌های او از حزب توده نیز بیشتر بود.

قوام نیز خود معمایی محسوب می‌گشت. وی مدعی شد که شوروی‌ها باید سربازان خود را از خاک ایران تخلیه کنند و همچنین اینکه شورشیان باید اصول حاکمیت ایران را بر آذربایجان قبول نمایند. در اواخر ماه ژوئن سال ۱۹۴۶ از آنجایی که دوره مجلس به پایان رسیده بود وی اعلام داشت که در ماه دسامبر انتخابات شروع خواهد شد. مقارن این احوال وی تشکیل یک حزب سیاسی را به نام حزب دمکرات ایران تحت رهبری خود اعلام نمود و البته این حزب را نباید با حزب کمونیست‌های آذربایجان و کردستان اشتباه کرد. منظور از تشکیل این حزب جدید، مبارزه با حزب توده کمونیستی بود که هر چند اکثریت نداشت، معهداً در آن وقت

نیرومندترین و مجهزترین حزب سیاسی محسوب می‌گردید. با وجود اینکه قوام در بدو امر اقدامات درخشانی انجام داد ولی عملیات بعدی او کوچک‌ترین شک و تردیدی برای پی بردن به مقاصد او باقی نگذاشت. این شک و تردید وقتی افزایش یافت که وی در دوم ماه اوت سه نفر از اعضای حزب توده را برای کابینه خود انتخاب نمود و فیروز را به پست معاونت نخست‌وزیری و سپس به وزارت کار و تبلیغات ارتقاء داد. در طی هفته‌های بعدی قوام کلیه پست‌های خالی دولتی را از اعضای حزب توده پر نمود. ضمناً مسلم گردید که حزبی را که به نام دمکرات ایران تشکیل داده بود سازمانی بی‌دوام و اقدامی بی‌اساس بوده است، زیرا هیچ‌گونه قدمی در راه تشکیل اداره مرکزی حزب برداشته نشد. تا آن وقت این حزب به جز آلتی برای پیش بردن مقاصد قوام چیز دیگری نبود و شخصیت‌های ضدکمونیست، که داوطلب خدمت در این حزب جدید بودند، یا پیشنهادهایشان رد می‌شد و یا اصولاً اعتنایی به آنها نمی‌کردند.



کابینه احمد قوام (۱۳۲۵-۱۳۲۴)

در اوایل ماه اکتبر سال ۱۹۶۶ به جز معدودی، کسی نمی‌توانست نسبت به رهایی ایران از حمله توده‌ای‌ها امیدوار باشد. کابینه و دولت تماماً پر از اعضاء توده‌ای شده بودند. اتحادیه نیرومند کارگری مناطق نفت‌خیز جنوب تحت کنترل توده‌ایها بود و حتی در ماه ژوئیه بر ضد شرکت نفت ایران و انگلیس اعتصاب موفقیت‌آمیزی کرده بودند. قشقایی‌ها بزرگ‌ترین قبیله ایران، که در استان جنوبی فارس سکنی دارند، مسلح بودند ولی شورش آنها در مقابل تهاجم توده‌ای‌ها بی‌فایده بود. [اعضاء و هواداران] حزب توده تقریباً هر روز آشکارا در تهران و اصفهان و سایر شهرهای بزرگ ایران دست به تظاهرات می‌زدند. مذاکرات در مورد الحاق مجدد آذربایجان به ایران همچنان معوق مانده بود و قوام هیچ‌گونه کوششی در این باره انجام نمی‌داد. زنجان نیز، که از طرف شورشیان چنین فرض شده بود که جزو قلمرو آنها نیست، اکنون تحت تسلط آذربایجان درآمده و قوام هیچ اقدامی برای گرفتن آن انجام نداد. وی حتی هیچ‌گونه قدمی به منظور آماده ساختن خود برای انتخاباتی که قرار بود در هفتم دسامبر صورت گیرد برنداشت. آژانس‌ها و مقامات شوروی دست به فعالیت‌های بزرگی زده و سفارت شوروی در تهران نیز به اوج قدرت و ستمگری خود رسیده بود. در همان وقتی که شوروی قادر به کوچک کردن ترکیه نمی‌گردید، یعنی هدف اصلی و اولیه آنها در نیمه اول سال با شکست مواجه می‌شد، با نفوذی که در داخل ایران داشتند نقشه‌های شوم خود را ادامه می‌دادند.

آشکار ساختن هدف‌ها و مقاصد خود اشتباهی بود که شوروی‌ها مرتکب شدند. یکی از چندین امتیازی که برای حصول آن کوشش زیادی می‌کردند، قرارداد حمل و نقل هوایی بود که به موجب آن خطوط هوایی شوروی امتیاز انحصاری حمل و نقل هوایی را در شمال ایران به دست می‌آورد. در یکی از جلسات کابینه قوام که موضوع واگذاری این امتیاز مطرح مذاکره قرار گرفته بود، چهار تن از اعضای ضدکمونیست با انعقاد چنین قراردادی شدیداً مخالفت کردند. در مدت کمتر از دو ساعت بعد از پایان جلسه کابینه چند تن مسلح از سفارت شوروی به خانه آنها رفته و پس از سرزنش آنها را تهدید کردند که اگر به مخالفت خود ادامه دهند جان آنها و خانواده‌شان در خطر خواهد بود.

خبر این واقعه به سمع اعلیحضرت همایون شاهنشاه که خود از جریان وقایع کاملاً مضطرب بودند رسید. وقتی قوام هیچ‌گونه اعتراضی نسبت به مداخله شوروی نمود و درصدد جلوگیری از این قبیل اقدامات برنیامد، اعلیحضرت همایونی بعد از اینکه از وفاداری ارتش (که برای جلوگیری از هرگونه کودتایی آماده بودند) اطمینان حاصل کردند، قوام را احضار و از وی تقاضا نمودند که استعفا دهد. قوام مواجه با شکست شده و چاره‌ای جز پذیرفتن امر شاه نداشت. سپس وی در مقابل شاهنشاه سوگند وفاداری یاد کرده و خدماتی که برای رضاشاه

کبیر انجام داده بود یادآور شده و تقاضای تشکیل کابینه جدید نمود. شاهنشاه در مقابل سه شرط با تقاضای وی موافقت کردند:

۱. اینکه قوام باید کابینه خود را از اعضای توده‌ای و مظفر فیروز پاک کند.
۲. اینکه وی فوراً باید حزب دمکرات ایران را به صورت سازمانی برای مبارزه با حزب توده درآورد و خود را مهیای انجام انتخابات در اوایل دسامبر نماید.
۳. اینکه به مذاکرات خود با شورشیان آذربایجان خاتمه داده و فوراً اقداماتی در مورد تسلط بر شورشیان آذربایجان انجام دهد.

قوام به استثناء اخراج فیروز از کابینه خود سایر شرایط را پذیرفت. ولی بالاخره درباره فیروز تصمیم گرفته شد که وی را به سمت سفیرکبیر ایران در شوروی منصوب نمایند.

در ۱۹ اکتبر قوام مجدداً دولت خود را مطابق شرایط شاهنشاه تشکیل داد. اغراض و مقاصد پنهانی قوام برای هیچ کس کاملاً آشکار نمی گردید. وی برای اقداماتی که در مراحل اولیه تهاجم شوروی‌ها بر ضد آنها انجام داد شایان تقدیر می باشد. بعضی‌ها معتقدند که روش ملایم او در مرحله دوم فقط برای فریب و گیر انداختن شوروی‌ها بوده است. این موضوع معلوم نیست که صحت دارد یا نه؛ ولی آنچه مسلم است این است که وی در پائیز سال ۱۹۴۶ ایران را نزدیک به دچار بلا و مصیبت نمود و ضعف سیاست او و همچنین توجهی که نسبت به حزب توده مبذول می داشت و دوستی او با فیروز، موجب شد که بعضی‌ها نسبت به وفاداری او شک و تردید داشته باشند؛ ولی قوام پس از شرفیابی به حضور شاهنشاه سیاست خود را بار دیگر عوض کرد و حتی در آخرین ماه‌های بحران قهرمان ملی نیز شناخته شد.

در اواخر نوامبر قوام اعلام داشت که وی مصمم به اعزام دسته‌ای سرباز مسلح به آذربایجان برای نظارت بر جریان انتخابات می باشد. وی چندین نفر از رهبران حزب توده را در تهران بازداشت کرده و سپس زنجان را که آذربایجانی‌ها بدون مقاومت آن را تخلیه کرده بودند مجدداً اشغال نمود.

در آن وقت رادیو تبریز و مطبوعات حزب توده قوام را مورد حمله شدید قرار داده بودند. سفیرکبیر شوروی به شاهنشاه و قوام یادآور شد که شوروی به هیچ وجه نمی تواند اغتشاشاتی را که در اثر اعزام قوای ایرانی به آذربایجان احتمال دارد در سرحدات شوروی ایجاد گردد نادیده بگیرد. رفتار او بسیار خشن و آمرانه بود و ضمن یکی از یادآوری‌های خود اظهار داشت که اگر چنانچه قوام روشی را که اتخاذ نموده تغییر ندهد شوروی مجبور به تجدیدنظر در رفتار و روش خود نسبت به قوام خواهد شد. قوام نیز شورای امنیت سازمان ملل متحد را از جریان مطلع ساخته و خاطر نشان ساخت که احتمال دارد تهدیدات شوروی صلح بین‌المللی را به مخاطره بیندازد.

قبل از اینکه قوام این اخطار به راه شورای امنیت تسلیم نماید از پشتیبانی آمریکا اطمینان حاصل کرده بود. در ۲۷ نوامبر جورج آلن، سفیر کبیر آمریکا، اعلامیه ذیل را در مطبوعات منتشر ساخت: «سلطنت و تمامیت ارضی ایران همواره مورد توجه سیاست دولت آمریکا بوده و همیشه از آنها پشتیبانی کرده است... قصد دولت ایران دائر بر اعزام نیروهای تأمین به کلیه نقاط ایران منجمله نقاطی که تاکنون تحت کنترل آنها نبوده به منظور نظارت بر جریان انتخابات به عقیده من تصمیم کاملاً طبیعی و شایسته‌ای است.»

وقتی که موقع شروع حمله به قوای شوروی نزدیک گردید، بار دیگر هیجان شدیدی سراسر تهران را فراگرفت. ولی این بار تشنجی معمولی و حاکی از نومیدی نبود بلکه بیشتر امیدبخش و آمیخته با درک جریان اوضاع بود. سؤال اصلی این بود که آیا شوروی‌ها سربازانی برای محافظت عمال آذربایجانی خود خواهند فرستاد؟ ولی رفتار خشن سفیر کبیر [شوروی] دلیل بر این بود که آنها چنین کاری را خواهند کرد. وی مرتباً به حضور شاهنشاه شرفیاب شده و خاطر نشان می‌ساخت که شوروی به هیچ وجه این جریانات را نادیده نگرفته و در برابر آنها مقاومت خواهد کرد. ولی شاهنشاه و قوام با پشتیبانی آمریکا در مقابل این تهدیدات سخت ایستادگی کردند.

ارتش ایران حمله اصلی خود را متوجه جنوب تنگه قافلان‌کوه، بین زنجان و میانه، نمود. قوای چریک نیز در نهم دسامبر در چند نقطه زد و خورد کردند و در دهم دسامبر، درست بعد از نیمه شب، قوای ایران مواضع آذربایجان را، که از تنگه مزبور دفاع می‌کردند، مورد حمله خود قرار دادند. موضوعی که موجب تحیر همه واقع شد این بود که نیروهای آذربایجان فقط از خود دفاع کرده و هیچ گونه حمله از طرف آنها صورت نمی‌گرفت و یگانه جنگ واقعی وقتی به وقوع پیوست که ژنرال غلام‌یحیی دانشیان^{۱۳} فرمانده قوای آذربایجان، از افسران سابق شوروی، شخصاً بار دیگر سربازان نومید و افسرده خود را وادار به حمله نمود. ولی این حملات ناقص از پیشروی دسته مقابل نکاست و بالاخره در روز بعد نیروهای آذربایجان درهم شکستند و بعد از ظهر روز دوازدهم دسامبر سربازان وارد میانه شدند.

ضمن این احوال وقایع دیگری نیز در تبریز به وقوع پیوسته بود. این موضوع کاملاً آشکار بود که شوروی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که در یک چنین موقعیتی دخالت نیروهای نظامی برای نگهداری رژیم آذربایجان ارزشی نخواهد داشت و حتی به رهبران آن گفته بودند که جز در موارد معنوی و دیپلماتیک هیچ گونه پشتیبانی از آنها به عمل نخواهد آمد. در نتیجه چندین عکس‌العمل مختلف ایجاد شد.

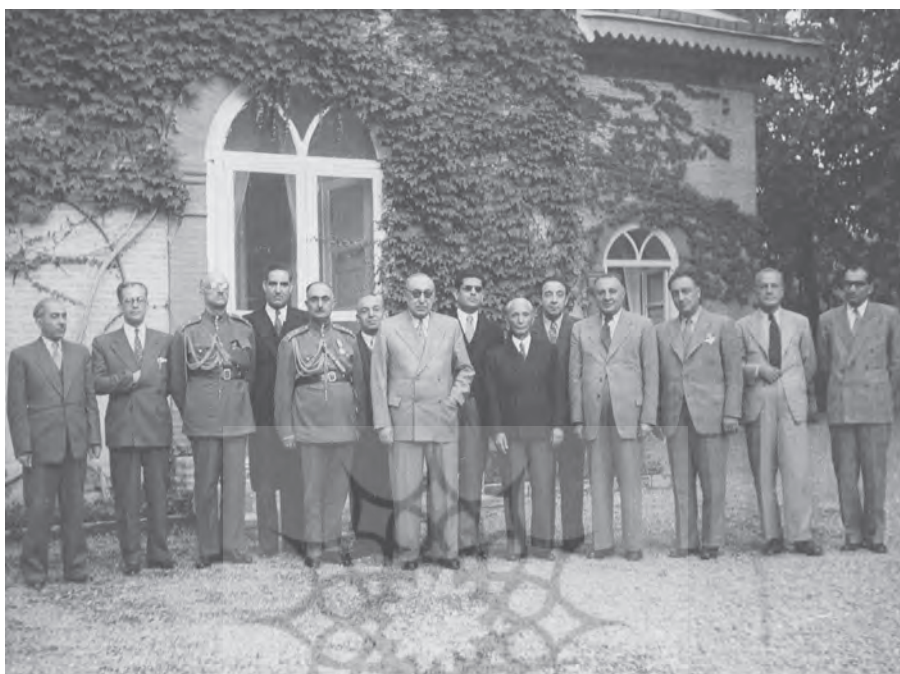
جاوید^{۱۴} که سمت فرمانداری کل را با وفاداری ظاهری نسبت به شاهنشاه داشت، و شبستری یک نفر دیگر از دمکرات‌های آذربایجان، که رئیس شورای ایالتی بود، مقاومتی نشان نداده و فوراً

تسلیم شدند. از طرف دیگر دانشیان، که از جنگجویان رژیم، محسوب می‌شد، به اتفاق بی‌ریا خواهان آن بودند که تا آخرین لحظه به مبارزه خود ادامه دهند. پیشه‌وری حد متوسط را گرفته بود، به عبارت دیگر وی هم مایل به ادامه جنگ بود و هم از عاقبت کار واهمه داشت.

یازدهم دسامبر روز بحرانی بود. روزنامه‌های رسمی صبح اعلامیه‌ای را که به امضاء پیشه‌وری و بی‌ریا رسیده بود انتشار دادند و بدین وسیله از مردم خواستند که تا آخرین نفس بجنگند. برقراری حکومت نظامی نیز اعلام شده بود ولی هیچ‌گونه اقدامی برای اجرای آن صورت نگرفت. در خیابان‌ها مردم شایعاتی را در گوش همدیگر زمزمه می‌کردند. بعد از ظهر گزارشی که بعداً معلوم شد صحت داشته انتشار یافت؛ دایره بر اینکه جاوید تلگرافی به تهران ارسال داشته و بدین وسیله خود را تسلیم کرده و همچنین دستور آتش‌بس را داده است. نزدیک عصر رادیو تبریز به نام بی‌ریا اعلامیه‌ای پخش نمود و به اهالی خاطر نشان ساخت که از ورود سربازانی که از تهران اعزام شده‌اند جلوگیری به عمل نیاورند بلکه با نهایت آرامی و به طرز شایسته‌ای تسلیم گردند. اهالی شهر بلا تکلیف شده بودند و با وجودی که هیچ‌گونه مقامی شهر را تحت کنترل نداشت معهداً اثری از سربازان اعزامی از تهران دیده نشد. نزدیک نیمه‌شب در چندین محل از شهر تیراندازی‌های خفیفی آغاز گردید و به مدت سه روز ادامه یافت. بعضی از این تیراندازی‌ها به منظور برگزاری جشن ولی بیشتر به منظور بازیافتن آزادی اهالی شهر بود.

در ۱۲ دسامبر هنوز اثری از سربازان تهران دیده نشده بود. دسته‌های مسلح در شهر گردش می‌کردند و مغازه‌های هواداران کمونیست را در هم می‌شکستند. تیراندازی‌ها نیز همچنان بدون داشتن هدفی ادامه می‌یافت. جمعیت انبوهی که کم‌کم صبح آزادی را نزدیک می‌دیدند، در مرکز شهر گشت می‌زدند. سرقنسول شوروی کاملاً تحت مراقبت بود ولی کلیه پنجره‌های قنسولگری را بسته بودند و اثری از حیات در آنجا دیده نمی‌شد. کاخ سرقنسول کاملاً متروک شده بود و فقط شبستری مضطربانه منتظر بود که روزی شهر را به دست فاتحین بسپرد. جاوید در خانه خود ماند. هر دو از عدم وجود امنیت و وضع هرج و مرج شهر نگران بودند و آرزو می‌کردند که سربازان دولت هر چه زودتر به داد آنها برسند.

اداره مرکزی حزب دمکرات‌ها، که تا روز قبل مرکز صدور فرامین و مقر حکومت رژیم آذربایجان بود، اکنون متروک شده و جز سه نگهبان مایوس چیز دیگری در حوالی آن دیده نمی‌شد. کسی در اداره پیشه‌وری دیده نمی‌شد و در آنجا جز تعداد زیادی فنجان‌های کتیف، خرده نان، پوست تخم‌مرغ و ته سیگار چیز دیگری وجود نداشت و اینها دلیل بر این بود که ساکنین آنجا چند ساعت آخر اقامت خود را در اضطراب و پریشان‌حالی گذرانیده‌اند. صبح روز بعد اهالی بر بی‌ریا حمله کرده بودند و او نیز با کوشش فراوانی خود را به



کابینه احمد قوام (۱۳۲۶-۱۳۲۵)

بیمارستان شوروی رسانیده بود ولی بالاخره مردم به آنجا هجوم آورده و پس از اینکه بی‌ریا را دستگیر کردند او را به پشت جیبی بسته و آن قدر در شهر کشاندند تا جان داد. سپس جسد او را که غیرقابل تشخیص بود وسط یک میدان عمومی رها کردند؛ این عاقبت بسیار شومی برای رهبر سابق اتحادیه رفتگران تبریز بود.^{۱۵}

روز جمعه ۱۳ دسامبر اوضاع به همان نحو خاتمه یافت. فقط دسته کوچکی از شورشیان به قلعه نظامی قدیمی ارگ که از بقایای قرن ۱۳ مغول بود پناه بردند و به طرف هر کسی که در دید آنها قرار می‌گرفت تیراندازی می‌کردند. این وضع به مدت سه روز ادامه یافت.

در ۱۳ دسامبر ساعت ۵ بعد از ظهر دسته بسیار کوچکی از سربازان دولتی تحت فرماندهی سرتیپ هاشمی وارد تبریز شدند. دو روز بعد دسته دیگری از سربازان دولتی عهده‌دار شکست شورشیان کرد نواحی جنوب [آذربایجان] گردیده و مهاباد پایتخت آنها را تسخیر کردند. ولی در مدت پنج روز پرده آهنین شوروی واقع در سرحدات ایران باز شد و تعداد بی‌شماری از رهبران شورشیان و افسران جزء آنها را در داخل خاک شوروی برده بودند. پیشه‌وری نیز همراه

ده کامیون اموال مسروقه به شوروی رفته بود. وی طی یکی دو سال بعد، از رادیو باکو چندین بار اعلام داشت که به زودی به خاک ایران بازگشت خواهد نمود. عاقبت چنین شایع گردید که وی در اثر یک حادثه اتومبیل کشته شده است. سایرین نیز که به شوروی فرار کرده بودند در گمنامی از بین رفتند.

گذشته از بی‌ریا، تقریباً تعداد ۵۰۰ نفر از دمکرات‌ها در دوران فترت یعنی قبل از ورود سربازان دولتی از تهران به دست اهالی تبریز کشته شدند. صدها نفر نیز دستگیر و محاکمه شدند. عده‌ای را نیز به دار زدند. طی ماه‌های بعدی تقریباً در هر میدان عمومی در آذربایجان و کردستان شمالی تعدادی از شورشیان به بالای دار می‌رفتند و جسد آنها مدتی بر چوبه دار آویزان می‌ماند. بدین ترتیب بعد از گذشت یک سال حکومت خودمختار آذربایجان و جمهوری مردم کردستان با رسوایی خاتمه پذیرفت و حکومت شاهنشاهی بار دیگر در سراسر ایران حکمفرما گردید.

در ۱۳ دسامبر، سفیر کبیر شوروی در تهران تقاضای شرفیابی به حضور اعلیحضرت همایونی کرده بود. وی از طرف دولت خود دستور داشت که از شاهنشاه تقاضا کند به عنوان فرمانده کل قوا از بروز تشنجات در سرحدات شوروی که مجاور ایران است جلوگیری فرمایند. اعلیحضرت همایونی او را مطمئن ساختند که جنگ خاتمه پذیرفته و دیگر هیچ‌گونه اغتشاشاتی در سرحدات شوروی رخ نخواهد داد و سپس متن تلگرافی را که در مورد تسلیم شورشیان دریافت شده بود نشان دادند. سفیر کبیر از این موضوع بسیار تعجب کرد، زیرا تا آن موقع از این جریان آگاه نبود. وی چند لحظه‌ای ساکت ماند و سپس بدون ادای کلمه‌ای از حضور شاهنشاه مرخص گردید.

وقتی خبر تسلیم شدن شورشیان رسماً در تهران ابلاغ شد، مردم از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. قسوم نیز با موفقیت رویرو گردید؛ بدین معنی که در انتخاباتی که ماه بعد صورت گرفت، اکثریت مجلسین نصیب نمایندگان حزب دمکرات بود؛ در صورتی که حزب توده فقط دو نفر نماینده داشت.

با وجود این احوال، در پائیز سال ۱۹۴۷ یک بحران دیگری در فعالیت‌های شوروی‌ها ظاهر شد و آن وقتی بود که مجلس جدید در مورد تصویب قرارداد واگذاری امتیاز نفت به شوروی که توسط قوام در سال قبل در مقابل تخلیه سربازان شوروی منعقد شده بود، وارد مذاکره گردید و به دلیل اینکه این قرارداد در تحت فشار منعقد شده بود با تصویب آن مخالفت نمود.

فعالیت‌ها و تبلیغات شوروی بار دیگر رو به افزایش نهاد و بار دیگر «آلن»، سفیر کبیر آمریکا

در ایران سخنرانی مبسوطی ایراد نمود. وی ضمن سخنرانی خود در انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا، آشکارا اظهار داشت که ایران حق دارد و آزاد است به هر نحوی که بخواهد اقدام کند و چنانچه مایل به رد تصویب قرارداد نفت باشد، می‌تواند در مقابل فشار و تحمیل شوروی‌ها از پشتیبانی آمریکا استفاده نماید. در ۲۲ اکتبر مجلسین با ۱۰۲ رأی در مقابل ۲ رأی با تصویب قرارداد مذکور مخالفت کردند.

بدین ترتیب شوروی‌ها بار دیگر در پیشروی خود در خاورمیانه مواجه با شکست گردیدند. آنها حتی منفعی را که طی دوران اشغالی خود در ایران تحصیل کرده بودند، از دست دادند. یکی از نادرترین و یا بهتر بگوییم یگانه واقعه‌ای بود که در تاریخ جنگ سرد به وقوع پیوسته است ولی شاید مهم‌ترین و بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که از این بحران می‌توانست به دست آورد آن است که جهان آزاد به خطر تجاوزات شوروی واقف شد و آمریکا را مجبور به پیروی از عقیده و اصول ترومن و سیاست دفاع دسته‌جمعی نمود.

پانوشتها

- ۱- خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۰۰.
- ۲- خاطرات ایرج اسکندری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۱۷۱.
- ۳- نبرد بونکر هیل The Battle of Bunker Hill در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۷۷۵ با محاصره بوستون آغاز شد. این جنگ یکی از نبردهای اصلی در آغاز جنگ‌های داخلی (استقلال) آمریکا بود.
- ۴- نبرد بول‌ران در ژوئیه ۱۸۶۱ بین نیروهای ائتلاف ایالات جنوبی و نیروهای اتحادیه ایالات شمالی در جنگ‌های داخلی آمریکا در منطقه «بول‌ران» در ایالت ویرجینیا رخ می‌دهد که نیروهای ائتلاف جنوب در این نبرد پیروز می‌شوند.
- ۵- جنگ مارن کنار رودخانه مارن نزدیک پاریس در تاریخ پنجم تا دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۴ رخ داد. طرفیت متخاصم در این جنگ از یک سو شامل فرانسه و انگلستان و سوی دیگر آلمان‌ها بودند. در نتیجه این نبرد بیش از چهارصد هزار نفر کشته و زخمی شدند. نبرد مارن سرعت ماشین جنگی آلمان را که می‌رفت تا جنگ را در یک ماه با پیروزی به پایان ببرد کاهش داد و روند حمله‌های سریع و پیروزی‌های متوالی آلمان را متوقف کرد.
- ۶- مسئله آوردن تعداد زیادی از مهاجران آذربایجانی از باکو و نخجوان و دیگر نقاط آذربایجان شوروی به ایران و استفاده از آنها در سیاست داخلی ایران و به راه انداختن تظاهرات و بازی کردن نقش توده‌های زحمتکش ایرانی هوادار شوروی کمتر مورد توجه مورخان قرار گرفته است؛ و اتفاقاً از نکات بسیار مهم و گفتنی تاریخ معاصر ایران است. تقریباً همه این مهاجران، پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست کلی سیاست شوروی در ایران، در ایران ماندند و به «بهشت کمونیسم» و «ستاد زحمتکشان جهان» بازنگشتند.
- ۷- سیدجعفر پیشه‌وری در سال ۱۲۷۲ش (۱۸۹۳ش) در روستای زاویه خلخال به دنیا آمد. در سال ۱۹۰۵م به همراه پدر و مادر به باکو رفت و در آنجا به تحصیل و کار پرداخت. در حوالی انقلاب روسیه (۱۹۱۷م) به کمونیسم جلب شد. وی در سال ۱۹۱۸ در سن ۲۵ سالگی، عضو کمیته مرکزی حزب عدالت و عضو بوروی خارجی ۵

نفره آن گردید. در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ سردبیری روزنامه حریت را به عهده داشت. در اردیبهشت ۱۲۹۹ (مه ۱۹۲۰) ارتش سرخ در جریان جنگ با روس‌های سفید وارد خاک ایران شد و به همراه آن تعدادی از رهبران حزب عدالت، از جمله پیشه‌وری، وارد گیلان شدند و در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) در بندر انزلی اولین کنگره حزب کمونیست ایران را به پا داشتند. در پی شکست نهضت جنگل مدتی به باکو رفت و مدیریت روزنامه اکینچی را به دست داشت و سپس به عنوان دبیر مسئول تشکیلات تهران، به ایران آمد. در سال ۱۳۰۶ در کنگره دوم حزب کمونیست ایران معروف به کنگره ارومیه که در شهر رستوف در نزدیکی مسکو برگزار شد، مجدداً دبیر کمیته مرکزی و مسئول تشکیلاتی حزب در تهران شد.

در اسفند ۱۳۱۸ در دادگاه جنایی به جرم عضویت و تبلیغ فرقه اشتراکی، طبق قانون ۱۳۱۰، به ۱۰ سال زندان محکوم گردید. پس از آزادی در سال ۱۳۱۹ به کاشان تبعید شد و سپس در مهرماه ۱۳۲۰ در جلسه مؤسسان حزب توده شرکت کرد و جزء رهبران اولیه حزب انتخاب شد و به همراه ایرج اسکندری اولین مرامنامه حزب را نوشت ولی به علت اختلاف با اردشیر آوانسیان به زودی کناره گرفت.

در مرداد ۱۳۲۴ پیشه‌وری به آذربایجان رفت و در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان را بنیان گذارد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حکومت خودمختار فرقه را ایجاد کرد. پیشه‌وری در پی شکست فرقه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به باکو رفت و سرانجام در ۲۰ تیرماه ۱۳۲۶ در یک سانحه اتومبیل به قتل رسید.

اسناد ساواک نیز مرگ پیشه‌وری را به علت پشیمانی وی از همکاری با شوروی و تلاش او برای تشکیل دوباره فرقه و بازگرداندن ایرانیان مقیم شوروی به ایران و نیز تألیف کتابی با عنوان «چگونه اشتباه کردم» دانسته‌اند، اما برخی از اعضای قدیمی حزب توده مرگ او را کاملاً تصادفی و بدون برنامه‌ریزی پیشین از سوی مقامات شوروی می‌دانند.

برگرفته از خاطرات کیانوری، صص ۱۱۷-۱۱۶، تهران، اطلاعات ۷۱. دکتر حسن نظری، گماشتگی‌های بدرجام، تهران، رسا، ۱۳۷۶.

۸- سردشت.

۹- کذا در اصل.

۱۰- حتی آمریکایی‌ها هم از خیانت پسرعموهای انگلیسی خود کلافه‌اند.

۱۱- دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی.

۱۲- مظفر فیروز متولد ۱۲۸۴ش، فرزند نصرت‌الدوله وزیر دارایی کابینه‌های مستوفی و مخبرالسلطنه هدایت می‌باشد که در کودکی روانه انگلیس شد و قبل از افول سیاسی پدر از اشتغال به تحصیل در انگلیس فراغت یافت و به ایران مراجعت نمود. وی ابتدا به کار وکالت دعاوی در تهران مشغول شد و در سال ۱۳۲۰ فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز نمود. او با خانواده پهلوی شدیداً مخالف بود. به علت قتل پدرش توسط رضاخان، دشمنی شدید و در واقع پدرکشتگی عجیبی با شاه داشت. وی روانه فلسطین شد و در ماجرای بازگرداندن سیدضیاء‌الدین طباطبایی نقش مهمی را بازی کرد و مقدمات بازگشت او را به تهران تدارک دید. سپس روزنامه رعد امروز را به عنوان ارگان «حزب اراده ملی» سیدضیاء منتشر نمود. در فراهم ساختن مقدمات صدارت قوام‌السلطنه اقدام نمود و سپس به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس اداره تبلیغات و انتشارات منصوب گردید. در این رهگذر سوءاستفاده‌های زیادی به عمل آورد. پس از مدتی اشتغال در مناصب وزارت اقتصاد و کار، به عنوان سفیر روانه مسکو شد و تا پایان صدارت قوام‌السلطنه در مسکو بود. پس از عزل از سفارت از عزیمت به تهران خودداری کرد و روانه فرانسه شد و در سال ۱۳۵۰ کتابی تحت عنوان «ایران در مقابل نیرنگ تاریخ» علیه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی نوشت. وی در سال ۱۳۶۸ در پاریس درگذشت. رک: خاطرات نورالدین کیانوری، و اسناد ساواک.

۱۳- غلام پسر یحیی در سراب چشم به جهان گشود و در نوجوانی با پدرش برای کار در چاه‌های نفت به باکو رفت. در آنجا به عضویت سازمان جوانان کمونیستی به نام (کامسامول) و سپس حزب کمونیست درآمد. او با فعالیتش در میان کارگران، به ویژه کارگران ایرانی توانست اعتماد سازمان‌های حزبی و دولتی شوروی را جلب نماید به طوری که به مقام شهردار صابونچی، مهم‌ترین بخش نفت خیز باکو گمارده شد. هنگام بیرون راندن

ایرانیان از آذربایجان شوروی (۳۸-۱۹۳۷)، او را نیز به ایران فرستادند. برای این که رفتن او که فردی شناخته شده بود، به ایران توجیه گردد، شایعه پخش کردند که او پول شهرداری را گرفته و به ایران فرار کرده است. گویا به وی مأموریتی نیز داده بودند، زیرا پس از آتش زدن قورخانه ارتش در خیابان خیام در سال ۱۳۱۸ (یا ۱۳۱۹) او را نیز که در میانه بود بازداشت کرده و به تهران بردند، اما نتوانستند ارتباط وی را با گروه خرابکار ثابت نمایند.

با اشغال ایران او نیز آزاد شد و در سراب و میانه به فعالیت حزبی پرداخت و در مبارزه با خان‌ها نامی به هم زد. شوروی‌ها چند واگن باربری راه آهن ایران را که کاملاً در دست آنها بود، به وی دادند تا او با بهره‌گیری از آن برای بردن بارهای بازرگانان درآمدی داشته باشد و بتواند هزینه سازمان‌های حزب توده در آذربایجان را برآورده سازد. او با قدی بلندتر از متوسط، چشمانی نیمه آبی و سیبیل چهارگوش چارلی چاپلینی، همواره در برخورد با دیگران لبخندی نشان می‌داد که چهره‌اش را پسندیده می‌کرد. زبان توده‌ها را به خوبی می‌دانست و می‌توانست با سخنرانی آنها را جلب نماید و این هم از تجربه‌ای بود که در میان کارگران نفت باکو به دست آورده بود. بنا به گفته‌اش او خدمت سربازی را نیز در ارتش شوروی گذرانده و درجه ستوانی احتیاط داشت. (دکتر حسن نظری (غازیانی)، گماشتگی‌های بدفرجام).

۱-۴ سلام‌الله جاوید فرزند هاشم در سال ۱۲۷۷ در خلخال متولد شد. وی از فعالین قدیمی جنبش کمونیستی ایران بود و در مدرسه اتحاد ایرانیان باکو تحصیل کرد و برای مدتی در همان مدرسه به تدریس اشتغال داشت و از بنیانگذاران صندوق متعلمین این مدرسه بود (حدود ۱۲۹۳ش) چندی نیز مسئولیت آن مدرسه را بر عهده داشت. او هنگام اقامت در باکو به عضویت حزب عدالت درآمد و در اولین کنفرانس این حزب شرکت داشت، آشنایی وی با پیشه‌وری هم در همین زمان بود. در ۱۲۹۹ش به تبریز بازگشت و در قیام لاهوتی شرکت کرد، اندکی پیش از کودتای ۱۲۹۹ دستگیر و زندانی شد، پس از آزادی از زندان اتحادیه محصلین آذربایجان در تهران را تشکیل داد (۱۳۰۰) و اندکی بعد به باکو گریخت (۱۳۰۱) و هم‌زمان با کار حزبی در رشته پزشکی تحصیل کرد و مدرسه حزبی (کوتو) را پشت سر گذاشت. در ۱۳۰۶ش برای شرکت در کنگره دوم حزب کمونیست به ایران بازگشت و به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد و تا زمان دستگیری در ۱۳۰۹ که تا ۱۳۲۰ ادامه یافت، جلسات هیأت سیاسی حزب در خانه او برگزار می‌شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شد و در نشست مؤسسان حزب توده شرکت کرد، اما عضویت در حزب را نپذیرفت. وی به همراه پیشه‌وری، کاویان و شبستری از بنیان‌گذاران فرقه دمکرات آذربایجان بود که پس از اعلام خودمختاری (شهریور ۱۳۲۴) وزارت کشور جمهوری خودمختار را بر عهده گرفت و در جریان مذاکرات فرقه با دولت قوام با پیشنهاد پیشه‌وری، دکتر سلام‌الله جاوید به استانداری آذربایجان رسید و مسئولیت پی‌گیری گفتگوهای فرقه دمکرات و دولت را بر عهده داشت. پس از خروج قوای شوروی از ایران (اردیبهشت ۱۳۲۵) او از مخالفان جدی مقاومت فدائیان فرقه در برابر ارتش بود. در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ از مقام استانداری خلع و سپس دستگیر شد و پس از تحمل دو سال زندان به کاشان تبعید شد. بعد از این دوران اگر چه با بخش فرهنگی سفارت شوروی ارتباط داشت اما رسماً از فعالیت سیاسی کناره گرفت و در تهران به طبابت پرداخت و انجمن فرهنگی آذربایجان را تشکیل داد. وی در ۱۳۵۹ خاطرات خود را به زبان آذری با عنوان «ایران سوسیال دمکرات فرقه سین حقیقنده خاطره لریم» (خاطره‌هایم در حق فرقه سوسیال دمکرات ایران) منتشر کرد و در ۱۳۶۸ درگذشت.

۱-۵ محمد بی‌ریا شاعر و روزنامه‌نگار تبریزی و وزیر آموزش و پرورش فرقه دمکرات آذربایجان. وی در ۱۲۹۹ به دنیا آمد، سال‌های جوانی را در اصفهان به سر برد و در اواخر دهه ۱۳۱۰ به شوروی گریخت و در باکو به تحصیل ادبیات پرداخت. پس از شهریور ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و با تأسیس چاپخانه‌ای در تبریز روزنامه بی‌ریا را به فارسی و آذری منتشر کرد و در همین دوران به عضویت حزب توده درآمد. در ۱۳۲۳ پس از تشکیل «شورای متحده ایالتی اتحادیه کارگران و زحمت‌کشان آذربایجان» بی‌ریا به ریاست آن رسید و در حکومت خودمختار پیشه‌وری وزارت فرهنگ را بر عهده گرفت. بعد از خروج نیروهای شوروی از ایران بی‌ریا معتقد به ادامه مبارزه چریکی فرسایشی علیه حکومت مرکزی بود و پس از هجوم ارتش به آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ و سقوط حکومت پیشه‌وری و فرار سران فرقه به شوروی، بی‌ریا ناپدید شد و همین امر برای حزب

توده دستاویزی شد تا از او یک شهید خلقی بسازند و داستان مثله شدن او را در آثار حزبی و غیرحزبی خود تبلیغ کنند، اما واقعیت چیز دیگری بود. محمد بی‌ریا به همراه سران فرقه دمکرات به شوروی گریخت. در باکو مسئول تبلیغات و مورد احترام مقامات ادبی آذربایجان بود، با این همه به تقاضاهای مکرر او برای انتقال خانواده‌اش به باکو توجهی نشد و او نیز برای حل مشکل خود به کنسولگری ایران مراجعه کرد، اما پس از بازگشت از کنسولگری دستگیر شد و تا سی سال بعد در شهرهای مختلف شوروی زندانی بود. پس از آزادی در کسوت درویشی رفت و خواهان بازگشت به ایران شد که مقامات شوروی با آن مخالفت کردند. سرانجام با جلب موافقت مقامات شوروی او در ۱۳۵۶ به ایران بازگشت، بعد از انقلاب دستگیر و پس از مدتی آزاد شد و در ۱۳۶۴ درگذشت.

